



پرویز براتی

گفت‌وگو که تمام شد، به این فکر می‌کرد چرا اعراب، شعبات لوور و گوتنهایم را در ابوظبی دایر کرده‌اند؟ گوتنهایم، این دینامیک‌ترین موزه جهان که همیشه مایه دردسر برگزارکنندگان نمایشگاه‌ها و مایه سرخوشی مخاطبان بوده، چه نسبتی دارد با «افسانه فلزی دنیای گلوبالیزه‌شده نئولیبرالیسم» که کسی در آن حتی خشمش را هم بروز نمی‌دهد. حقیقت آن است که در دهه‌های اخیر بار ارزش‌گذاری و نهادسازی فرهنگی از کشورهای تاریخ‌مند عرب مصر، سوریه و تونس به امارات و قطر منتقل شده است. اگر امروز از ابوظبی به عنوان پایتخت فرهنگ مدرن عرب نام برده می‌شود، دلایلی روشن دارد: آنها توانسته‌اند در گفت‌وگویی بی‌وسسته و روشن‌مند با غرب، زمینه‌های شکل‌گیری نوعی فرهنگ مختلط را پدید آورند که مبتنی بر نظام بازار است. موزه لوور ابوظبی نشانه‌ای از این اختلاط است. اما آیا فرهنگ و نیروی انتقادی آن می‌تواند بی‌آنکه مغلوب نظام بازار شود، به نتایج چشمگیر برسد؟ این پرسشی است که علی‌توسلی با راه‌اندازی یک موزه گالری بزرگ در شمال ایران، در پی آن بوده. توسلی (متولد ۱۱ دی ۱۳۲۳، اصفهان) در بازار هنر ایران مانیفستی شخصی دارد: از جمله اینکه تا حالا هیچ اثر هنری‌ای نرفته‌خو است. گفت‌وگویمان را با او می‌خوانید:

❧ درباره شما علامت سؤال‌ها زیاد است، با وجود سه، چهار دهه سابقه فعالیت و حضور در فضای هنر ایران، کمتر خبری از شما منتشر شده است. خود شما چه می‌گویید؟

شاید شما سومین روزنامه‌نگاری باشید که در همه عمرم با او صحبت می‌کنم. اولین نفر دوستم، مرحوم علیرضا فرمند، بود و دومین نفر، از روزنامه «نفت»، من فارغ‌التحصیل دانشکده نفت آبادان هستم. عمده فعالیتیم در صنعت نفت بوده و امور ساختمانی را هم به صورت تفننی انجام می‌دادم. گاهی از این راه درآمد هم داشتم، اما همیشه کار فرعی من بوده. قبل از انتقال در کشورهای حاشیه خلیج‌فارس به صورت پیمانکاری کار می‌کردم. از کلاس هفتم تمبر جمع می‌کردم. تا پایان دانشکده و دو سال بعد از آن، به این کار ادامه دادم و بعد کلکسیونم را فروختم. تمبرفروشی در آبادان، تحریک‌کرد بغیرشم و پول خوبی هم بابت این کلکسیون داد. حدود ۶۰ هزار تومان پول گرفتم درحالی‌که پیکان ۱۶ هزار تومان بود. اول یک خودرو و بقیه را در عرض یک سال خرج کردم و بعد شروع کردم به کار. دو، سه سال به فکر خارج‌رفتن و درس‌خواندن بودم که نرفتم و به‌شدت درگیر کار شدم، اما از سال ۱۳۵۳ دوباره به هنر علاقه‌مند شدم. چون کتاب‌های هنری را مطالعه می‌کردم و دوست داشتم، آن زمان در اهواز بودم و بعد به تهران آمدم. اولین سفرم به خارج از کشور سال ۱۹۷۱ بود. تا زمانی که خدمت سربازی را انجام نداده بودم، نمی‌توانستم به خارج از کشور بروم. بعد از آن به پاریس، لندن و رم رفتم و همه وقتم در موزه‌ها سپری شد. از همه حراج‌ها و موزه‌ها بازدید کردم، ورودم به هنر این‌طور شروع شد. از آغاز دهه ۵۰ در تهران زندگی می‌کنم.

❧ آبادان، آن زمان فضای سیاسی پرجنب‌وجوشی داشت. ورود شما به هنر تحت تأثیر آن فضا بود؟

اینها در روحیه‌ام تأثیر داشتند.

❧ آن زمان به سمت مجموعه‌داری نرفته بودید؟

خیر، فقط مطالعه می‌کردم.

❧ چه جور مطالعاتی؟

اگر کسی بگوید تحت‌تأثیر فضای چاپ نبودم، بی‌خود گفته. البته وارد هیچ جره‌گای نشدم. جاه‌طلبی سیاسی و دغدغه شهرورشدن نداشتم. نمی‌دانم چرا. به‌همین دلیل برادر من سیاسی شد و من با اینکه از او بزرگ‌تر بودم، دنبال این کار نرفتم. اما انگیزه اقتصادی قوی‌ای داشتم. زمانی که بچه بودم پدر بزرگم انباری‌ای داشت که در آنجا از نامه‌های نگهداری می‌کرد. من تمبر نامه‌ها را برای خودم جدا می‌کردم. یاد گرفته بودم که برای جداکردن تمبر از پاکت باید آن را در تشت آب بیندازم و بعد تمبر را با منقاش جدا کنم. این کار برابرم نوعی سرگرمی شده بود. در اصفهان هم تمبرفروشی بود که به مغازه‌اش می‌رفتم و دوربال یا پنج ریال می‌دادم و تمبرهایی را که کم داشتم، جمع می‌کردم. رفته‌رفته مجموعه‌ام را کامل کردم. هرچه پول به دستم می‌رسید تمبر می‌خریدم و به هیچ‌کس هم اجازه نمی‌دادم به تمبرهایم بریزند!

❧ به صورت جدی از چه زمانی وارد دنیای هنر شدید؟

قبل از انقلاب، حوالی سال‌های ۵۴ و ۵۵ با خانم سیحون آشنا شدم. خانم سیحون در بدترین سال‌های جنگ در سال‌های ۶۱ و ۶۲ به من گفت علی این تابلو را بخر. کار سپهری را ۱۱۰ هزار تومان خریدم.

❧ سپهری ارتباط نداشتید؟

ایشان سال‌ها ۱۳۵۸ فوت کرده بود و یک بار هم ملاقاتش نکردم. اما آقای عرشاقی و کلاتری را از طریق خانم سیحون دیده بودم. با بعضی‌ها خودم از قبل آشنا بودم مثل سیاوش کسرایی که چپ بود. سیالو را هم می‌دیدم.

❧ تا قبل از احداث موزه گالری، سال‌های زندگی شما ناشناخته است. این موزه گالری ساختمانی نامتعارف در مکانی نامتعارف است. در جایی که بیشتر مردم برای تفریح به آنجا می‌روند، مجموعه‌ای احداث کرده‌اید که حداقل در تهران کم‌نظیر است. دلیل انتخاب این مکان چه بود؟

سال ۱۳۴۲ اسال اول ورودم به دانشکده نفت بود. برای سفر به کمپ محمودآباد قرعه‌کشی کردند. ۲۰ نفر برنده شدند و ما برای اولین‌بار دریای خزر را دیدیم. با هواپیما به تهران آمدمیم و بعد به شمال کشور رفتم. از سال ۱۳۴۵ ویلایی در آکام‌شهر در شهرستان فعلی ایزدشهر خریدم و تقریبا هر هفته به ایزدشهر می‌رفتم. بعد از پایان جنگ با عراق، قسمتی از ملکی را برحسب تصادف از دوستی که الان مرحوم شده، خریدم و مجتمع ۱۳۰واحدی «دلکده» را ساختم. بیشتر هم شرکت نفتی‌ها به آنجا می‌آمدند. برای ساخت دلکده خیلی زحمت کشیدم و می‌شود گفت از هیچ به وجود آمد. سال ۱۳۷۵ دلکده تکمیل شد؛ با کمک افرادی که همه صفت مشخصی داشتند، چون خودم انتخاب می‌کردم، همه‌شان تحصیل‌کرده و بیشترشان مهندسان مشاور در شرکت نفت وگاز، صاحبان صنایع نساجی و معماران بودند و هنوز هم همان‌جا هستند. کنار دلکده زمینی بود که رها کرده بودم. دلکده هم پروژه سبداوری نبود. تا اینکه حدود سال ۸۴ زمزمه می‌شد قرار است مؤسسه «گریستیز» در دوبی حراج بگذارد. من از همان سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ که هفته‌ای چند روز در سواحل جنوب خلیج‌فارس رفت‌وآمدم می‌کردم، از دوبی و شهرهای اطرافش بدم می‌آمد. سعی می‌کردم شب‌ها در بحرین بخوابم. انگلیسی‌ها در بحرین بودند و وضعیت از دوبی و کویت بهتر بود. این ساختمان‌ها همه در فضایی مصنوعی بدون هیچ‌گونه فرهنگی ساخته شده بود. وقتی دیدم قرار است حراج کریستیز برگزار شود، گفتم کشوری با این تقابل این قدمت و امکانات و جایی مثل طبیعت شمال چرا نباید مرکز هنری خوب داشته باشد؟! به دو دلیل شمال را انتخاب کردم؛ اول اینکه آنجا زمین داشتم. همیشه در ذهنم بود که چطور جنوب فرانسه، ایتالیا و اسپانیا، همه جاهایی که «بزربور» نامیده می‌شود و امکانات تفریحی دارد، این‌قدر شلوغ و مملو از مراکز خرید است؟ دیدم غرب و شرق فکر درستی دارند. مردم وقتی مدتی به مسافرت می‌روند مدام در حال شناکردن نیستند! بیشتر وقت بی‌کار هستند و می‌خواهند جایی باشد که غذایی بخورند، یا چیزی تماشا

گفت‌وگو با علی توسلی، بنیان‌گذار موزه گالری «دی‌دی»

بازی مهره‌ها در خانه امن



عیسی، شرق

❧ کارها را چطور تهیه کرده‌اید؟

با خرید کنند. وقت آزاد این مردم خیلی زیاد است. در شهری مانند تهران با این ترافیک اگر بخواهید از نقطه‌ای به نقطه دیگر بروید، مدت‌ها زمان نیاز است و باید برنامہ‌ریزی کنید. اگر آمار بگیری‌مگر در روز چند نفر در تهران از موزه‌ها بازدید می‌کنند؟ دلیل اصلی ترافیک و نبود وقت است. در شمال کشور مردم می‌توانند به فاصله نیم ساعت به هر کجا می‌خواهند بروند و دیدن کنند. دلیل اینکه در کنار موزه، رستوران، کافی‌شاپ و خانه‌کتاب ساخته‌ام، این است که چند کار را می‌توانند در یک مکان انجام دهند. آمار گردشگری ایران بسیار جالب است. سالانه حدود ۲۲ میلیون نفر به مازندران سفر می‌کنند. اگر از این تعداد ۱۰ درصد را جذب کنید، کارتان را انجام داده‌اید و این اتفاقی است که خواهد افتاد منتها نمی‌دانم چه کسی می‌تواند آنجا را به‌درستی اداره کند. موزه از شیشه ساخته شده و می‌توانید از همه‌جا دریا، شالی، جنگل و کوه را ببینید؛ زیبایی‌ای که در اروپا هم نمی‌بینید. شمال این موزه دریا و جنوبش بزرگراه، شالی، جنگل و کوه است که آنجا هم جایی مانند دهکده ساخته‌ام ولی توجیه اقتصادی ندارد.

❧ مبنای انتخاب آثار برای این موزه گالری چه بوده است؟

گاهی اثری را می‌بینم و خوشم می‌آید. ممکن است از یک آرتیست خوشم نیاید و از اثرش استفاده نکنم. واقعیت این‌طور است. اما به جوان‌ها خیلی بها دادم. بسیاری از مجسمه‌سازان پولی برای خرید وسیله موردنیاز نداشتند. امکانات در اختیارشان گذاشتم و البته هیچ‌وقت هم چیزی نفروختم. فقط در اولین حراج کریستیز در دوبی، تابلویی از آقای عربشاهی داشتم که ایشان و گالری «مها» اصرار کردند آن را در حراج بگذارم که اتفاقا هم فروش رفت. اما هیچ‌گاه هیچ چیز نفروختم.

❧ یکی از انتقادها به بازار هنر ایران جنبه سوداگری آن است. با این ذهنیت، به نظر می‌آید حسابگر نیستید و قدری ایده‌الیستی نگاه می‌کنید. دنبال چه چیزی هستید؟

سؤال سختی است. دلم خواسته این کار را کرده‌ام. برحسب تصادف، این اتفاقا به این صورت پیش رفت.

❧ تعداد اثر در موزه گالری‌تان هست؟

شاید با مجسمه‌ها حدود ۶۰۰ اثر...

❧ این آثار در موزه گالری نگهداری می‌شوند؟

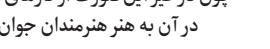
مستقر هستند اما جابه‌جا می‌شوند. همه کارها را خودم انجام دادم. همه آثار را درهم نصب کرده‌ایم.

❧ درباره نحوه چیدمان آثار این موزه گالری بگویید...

مدت‌ها در این فکر بودم که نصب تابلوها چگونه باشد. گالری‌های گلدستان و هما، آقای توجر رستمی را به من معرفی کردند که با همکاری ایشان چگونگی نصب تابلوها به نحوی که می‌بینید، انجام شد. مردم از بین اینن تابلوها رد می‌شوند و تماشا می‌کنند. هر طبقه سه‌هزار ۲۰۰ متر مساحت دارد. واقعیت این است که من خیلی جاها را در اروپا دیده‌ام؛ هفت، هشت کشور که درگیر هنر هستند. از آنها ایده گرفته بودم. اما این الگو خودساخته است.



❧ نقطه عطف این موزه گالری، نگهداری آثار هنرمندانی است که گمنام هستند. اهمیت یک فضای هنری در این نیست که از تعدادی هنرمند معروف کار داشته باشد. این موزه این پیام را می‌دهد که من دنبال «بیزنس» نبودم؛ چون در غیر این‌صورت از کارهای افراد گمنام استفاده نمی‌کردم. در آن به هنر هنرمندان جوان و گمنام بها داده می‌شود



❧ معماری این موزه خیلی بلندپروازانه است. فضای داخلش «گران‌پاله» پاریس را نداعای می‌کند. سازه هرمی‌شکل بیرون شبیه «لوور» است. این شبیه‌سازی آگاهانه بوده؟

به طور قطع آگاهانه بوده. رئیس گروه مشاوران‌ام آقای دکترمحمدرضا حافظی و مهندسین مشاور طرح و تکوین در طراحی و ساخت برج میلاد هم همکاری کرده‌اند. گروه ایشان طراح ما هستند. به ایشان اشاره کردم که می‌خواهم موزه بسازم، گفتم می‌خواهم ارتفاع را بقیه شش متر باشد. این ارتفاع ایشان را به شک انداخته بود. گفتم می‌خواهم اینجا «شاینیگ‌ستتر» باشد، اما خودم می‌دانستم می‌خواهم یک طبقه آن موزه گالری شود، به‌همین دلیل گفتم یک سالن کنفرانس هم داشته باشد. به جز دو، سه نفر از دوستان نزدیکم کسی باور نمی‌کرد می‌خواهم این کار را انجام دهم.

❧ فضای فکری و فرهنگی آن منطقه چگونه است؟ با هنرمندان مازندران ارتباطی دارید؟

اتفاقا چندی پیش به خانم گلستان می‌گفتم فکر می‌کردم فقط یکی، دو هنرمند مثل احمد نصراللهی و رضا یحیایی در مازندران زندگی می‌کنند. اما در دو، سه سال گذشته متوجه شدم در مازندران چقدر آرتیست و جقدر استعداد‌های نهفته هست... از این اتفاق لذت بردم و تشویقشان می‌کنم که آثارشان را به صورت رایگان در این مکان به فروش برسانند.

❧ در این مکان نمایشگاه ادواری برپا می‌شود؟

خودم اسمش را «موزه گالری» گذاشتم. به این معنی که قسمتی ثابت می‌ماند و پیش‌کسوتانی و دیگران است. هرچند وقت یک‌بار هم این کارها جابه‌جا می‌شوند. مثلا آنلا کارهای سپهری را برداشتم. در موزه گالری هم کارهای هنرمندان پیش‌کسوت هست مثل آثار جوان‌ها. یک نفر می‌تواند در این مکان سه، چهار ساعت راه برود و تماشا کند. اما نقطه عطف این موزه گالری، نگهداری آثار هنرمندانی است که گمنام هستند. اهمیت یک فضای هنری در این نیست که از تعدادی هنرمند معروف کار داشته باشد. این موزه این پیام را می‌دهد که من دنبال «بیزینس» نبودم؛ چون در غیر این‌صورت از کارهای افراد گمنام استفاده نمی‌کردم. در آن به هنر هنرمندان جوان و گمنام بها داده می‌شود.

هنر

مکعب سفید

«صدائرسد هنرمند» افتتاح شد

گلستان، غرق در هنر

شرق: اول مرداد انکار راه‌های تهران به دروس، گالری گلستان و نمایشگاه «صد اثر صد هنرمند» ختم می‌شد؛ ترافیک شدید اطراف این منطقه و موج‌موج جمعیتی که به گالری گلستان آمودرفت می‌کردند، بار دیگر ثابت کرد مردم نمایشگاه «صد اثر صد هنرمند» را دوست دارند و غیر از پشتکار و همت لیلی گلستان باید شوق مردم را در ۲۴ ساله‌شدن این رویداد فرهنگی – اقتصادی سهیم دانست. عصر جمعه اول مرداد با وجود گرمای ۴۰درجه‌ای تهران، افشار مختلف مردم به گالری گلستان آمدند که از کف تا سقف غرق در آثار هنری است و ۲۸ اثر هنری اصل خریدند: ۲۶ نقاشی و دو مجسمه که در این میان سهم هنرمندان جوان قابل‌توجه بود. خوشحالی بزرگ لیلی گلستان اما استقبال چشمگیر مردم است. در این نمایشگاه برای هر نوع سلیقه و حتی قدرت اقتصادی، اثری هنری برای خرید پیش‌بینی شده است. از آثار طرز فکر من این نیست؛ چون خودم وارد هنر نشده‌ام. دنبال فروش این آثار نیستم. دنبال فکر هستم. با می‌توانم پیاده‌اش کنم یا نمی‌توانم. اگر این‌قدر اثرگذار باشم، چه بهتر. اگر امکان داشته باشد شهرومراه قرار است برنامه‌ای گذاشته‌شود که چند هنرمند کارهایشان را با قیمت پایین ارائه کنند، به جای اینکه ۴۰ درصد فروش اثر را به گالری‌دارها بدهند.

❧ معادله خیلی ساده‌ای می‌گوید برای بقا در بازار هنر، باید روی منفعت حساب باز کرد...

من هم همیشه به سهراب سپهری تعلق دارم که در دیوار رویه‌رو با لیل ۲۵۰میلیون‌تومانی چشم‌ها را به خود خیره کرده است. کنارهم‌نشستن ۲۲۰ نقاشی و مجسمه از ۱۹۵ هنرمند سراسر ایران از تهران، اصفهان، شیراز، بابل، کرمانشاه، قم، مشهد، رشت تا سسه هنرمند مقیم پاریس، دو هنرمند مقیم میلان و دو هنرمند مقیم آلمان درحالی‌که یکی شاگرد و دیگری استاد است، یکی دینا را رنگی و آن یکی آبرنگی می‌بیند، از دیگر جایگاه‌های همیشگی این رویداد تابستانی است. از مجموع ۱۹۵ هنرمند حاضر در این نمایشگاه، ۱۳۰ هنرمند زن و ۶۵ هنرمند مرد هستند که بیش از ۳۰ مجسمه و بالغ بر ۱۹۰ نقاشی و نقاشی‌خط دارند. در اینن نمایشگاه آثاری از آیدین آغداشلو، منیر فرمانفرمایان، فریده لاشایی، ناصر اویسی، هوشنگ یزشک‌نیا، سیراک ملک‌وینان، حسین محجوبی، ممدعلی جباه، بهرام دبیری، جلال شباهنگی، محمدحسین عسما، رضا مافی، مش اسماعیل، عبدی اسبقی، بهمن نیکو... و از جوان‌ترها شهره مهران، گلناز قدیری، حسین چراغچی، شمس‌الدین غازی... و به تماشا و فروش گذاشته شده است. بیست‌وچهارمین «صد اثر صد هنرمند» ۲۷ مرداد در گالری گلستان برگزار می‌شود. خیابان کماسایی پلاک ۴۴ دایر خواهد بود.

«مکان عمومی»

در طراحان آزاد

شرق: نمایشگاه «مکان عمومی» از اول مرداد با آثاری از مرتضی نیک‌نهاد و بهنام ذاکری در گالری طراحان آزاد افتتاح شد. در بروشور این نمایشگاه چنین نوشته شده است: جاندارانی که روی کره زمین زندگی می‌کنند، از هر گونه و دسته‌ای که باشند، عموما دارای عواطف و احساسات مشترکی هستند که نسبت تنگاتنگی با اندازه مغز و چگونگی زیستشان دارد. نوع زیست هر جانسوری در شکل ابراز احساسات، شقوق‌ورزی، خشونت، محبت و ارتباط آن با جهان پیرامونش تأثیرمستقیمی دارد. در کنار همه اینن موضوع‌ها، قلمرو هم نقش مهمی دارد. در میان جانداران دریایی موجودی به نام «دلفین» وجود دارد که دارای ویژگی‌های خاصی است؛ آنها پس از آمیزش، حامله شده و زمانی که بچه‌دار می‌شوند به وسیله شیر آنها را تغذیه می‌کنند. این آیزی

مغز و چگونگی زیستشان دارد. نوع زیست هر جانسوری در شکل ابراز احساسات، شقوق‌ورزی، خشونت، محبت و ارتباط آن با جهان پیرامونش تأثیرمستقیمی دارد. در کنار همه اینن موضوع‌ها، قلمرو هم نقش مهمی دارد. در میان جانداران دریایی موجودی به نام «دلفین» وجود دارد که دارای ویژگی‌های خاصی است؛ آنها پس از آمیزش، حامله شده و زمانی که بچه‌دار می‌شوند به وسیله شیر آنها را تغذیه می‌کنند. این آیزی طی میلیون‌ها سال به زندگی در آب عادت کرده است. یکی از مهم‌ترین رفتارهای دلفین‌ها، خودکشی منگوبک نم‌است. نظریه‌های مختلفی از جمله افسردگی، تغییر نسل توسط دلفین‌های پیر، آلودگی آب دریاها، تردد بیش از حد کشتی‌های نظامی و غیرنظامی و دلایل غیرعلمی زیادی برای توجیه پدیده خودکشی این موجودات ارائه شده است.

ادامه از صفحه ۱۰

دنیای مجازی آینه جامعه‌ما

❧ اما این موضوع به نوعی همه‌گیر است چون در بعضی از تناثرها به‌گونه‌ای از کلمه روشنفکر استفاده می‌کنند که گویا با ماهیت اصلی آن به هیچ عنوان آشنایی ندارند....

این جمله فقط دیالوگ «آوا» است که در آن موقعیت می‌گوید. به نظرم بخشی از جریان روشنفکری ما از آن طرف بام سنت می‌افتد. یعنی همان‌قدر که در فرهنگ سنتی به‌شدت طلاق را تقبیح می‌کنیم و از آن هیولایی بزرگ می‌سازیم، به شکلی که حتی وقتی دو نفر در حال نابودی در کنار هم هستند اما چون طلاق امری ناپسند است متعقیدیم نباید به سمتش برویم، به همان اندازه بخشی از جریان روشنفکری از آن سوی بام افتاده و طلاق را به‌عنوان اولین و راحت‌ترین راه انتخاب می‌کند. البته تأکید می‌کنم که بخشی از این شکل تفکر، چنین رویکردی به مسئله طلاق دارد. حتی من شنیده‌ام که همان طلاق هم تقدیس می‌شود و برایش جشن می‌گیرند، به این معنا که شاد باشیم چون در حال طلاق‌گرفتن هستیم! من معتقدم طلاق به هر حال یک «شدن» است، یعنی اتفاقی که قرار بوده خوب باشد، رخ نداده است! من به این موضوع معتقدم که وقتی چیزی خوب پیش نمی‌رود و راهی برای حل مشکلات وجود ندارد باید تماشش کرد اما اینکه حالا طلاق بخشی از فکر ازدواج است، یک ناهنجاری است. نمی‌گویم آن تفکر سنتی کاملا درست است اما پدر و مادر من با این نگاه به سراغ ازدواج می‌رفتند که به قول معروف «با لباس سپید بروند و با همان لباس زندگی مشترک را پایان دهند».

این تفکر همان‌قدر بد است که فکر کنیم حالا می‌شود ازدواج کرد و اگر خوب پیش نرفت، جدا می‌شویم! انکار در بنیان وصلت‌های امروز فکر به اینن موضوع که جدایی راهی معمول است، خیلی راحت پذیرفتنی است. همان‌طور که مفهوم خیانت، امری روزمره و طبیعی شده است. منظوم لزوما خیانت زن و مرد نیست بلکه حتی خیانت برادر به برادر را می‌توان در این قالب گنجاند. به نظرم آن‌قدر موضوعات تلخ همه‌گیر شده که وجه منفی و شرم‌آورش کم‌رنگ شده است. اصلا توجه نداریم خیانت‌کردن در هر شکل و نسبتی که داریم، چقدر می‌تواند تلخ و بد باشد.

❧ شما به‌عنوان کسی که در جایگاه هنری خود مسئولیت اجتماعی دارید، می‌خواهید در مواجهه با این شرایط چه کنید؟

فکر می‌کنم در ابتدای امر همه ما به‌عنوان یک انسان، مسئولیت اجتماعی داریم. به نظرم ما دچار برون‌ریزی اخلاقیات شده‌ایم. در جامعه ایرانی امروز اتفاقات ترسناکی رخ می‌دهد که باعث شده ما در وضعیت هولناکی زندگی کنیم! وضعیت اخلاقی جامعه ما به شکل وحشتناکی بد است. من به وضوح خودم را روشنفکر می‌دانم و هیچ ابایی از این حرف ندارم و برابرم مهم نیست کسی مرا مسخره کند بلکه اتفاقا به جریان روشنفکری واقعی احترام می‌گذارم. من به‌شدت به این جریان فکری احترام می‌گذارم و فکر می‌کنم بخشی از جامعه هستند که هنوز هم تلاش می‌کنند انسان‌های بهتری باشند و شرایط بهتری بسازند. تلاش می‌کنند هنوز هم کتاب بخوانند و با ابتذال موجود مبارزه کنند اما به نظرم جامعه ما در چنان ابتذال دهشتناکی پیش می‌رود که ترساک است. مثلا سال ۱۵ پیش هم نفس حساب‌کردن نفع امی برای ازدواج‌کردن وجود داشت اما این منظور و نیت بیان نمی‌شد. این موضوع درحال حاضر به ارزش تبدیل شده است و درباره اهمیتش حرف می‌زنند. من با شیک‌بودن و شیک زندگی‌کردن مشکلی ندارم و اصلا نمی‌گویم به طور مطلق بد است اما حالا به وضوح مدل ماشین آدم‌ها تبدیل به ارزش و معیار سنجش شده است. من همان کسی هستم که با تقدیس فقر مخالفم و آن را نادرست می‌دانم اما حالا می‌بینم که تمام هستی آدم‌ها در پول و مشتقتاش خلاصه شده است. احوال‌پرسی که می‌کنی از تو می‌پرسند «خانه‌ات در کدام محل است؟ یا مدل ماشینت چیست؟» در همه طبقات اجتماعی، به انسان‌هایی که ماشین ارزان‌قیمت دارند، می‌خندیم. من این رفتارها را با برخی از کشورهای دیگر که به آنها سفر کردم، مقایسه می‌کنم و می‌بینم که آنجا اصلا این‌طور نیست. به طور مثال طرف مقابلت تذکر است اما اگر لازم باشد می‌رود و در کافی‌شاپ کار می‌کند و ماشین ساده‌ای هم دارد. اینکه می‌گویم آنها در مادیات غرق شده‌اند یک توهم است و اگر خوب نگاه کنیم، می‌بینیم که سؤالی مثل اینکه «خانه‌ات در کجای شهر است» فقط متعلق به ایران است. برای من باورنکردنی است اما یکی از شاگردوهایم برایم می‌گفت که می‌خواسته خانم و آقای او را آشنا کند، بعد آن خانم با او تماس گرفته و گفته است که «تو خجالت نمی‌کشی که این‌قدر مرا انسانی چیپ می‌بینی و آدمی را به من معرفی کرده‌ای که ۲۰۶۰ دنبال من آمده است؟!» این اتفاقی واقعی، جدی و ترسناک است. همه ما بدون اینکه بدانیم در این ابتذال فرو می‌رویم یا بهتر است بگویم بیشتر جامعه چنین تفکری دارد. اگر دردش را در جوامع دیگر مقایسه کنیم خیلی هولناک است. این فقط بخشی از ماجراست. ابتذال در سلیقه، روابط با موسیقی که می‌شنویم بخشی دیگر است. ما در حجمی از فروپاشی اخلاقی به سر می‌بریم که خجالت‌آور است. از برخوردی که با هم در خیابان داریم، بگیرد تا نگاهی که به زن داریم. به نظرم دنیای مجازی دقیقا آینه‌ای از جامعه ماست. یک نفر مطلبی ورزشی می‌نویسد و حجم عظیمی از انسان‌ها می‌آیند و فحاشی می‌کنند. درباره جامعه بازیگران و هنرمندان به قدری نظرات فحیح در فضای مجازی مطرح می‌شود که چیزی جز رکیک‌بودن در آنها نمی‌بینی. البته فکر می‌کنم در این بحث‌ها از مسئله تناثر فاصله گرفتیم اما بربط هم به بحث ما نیست.

❧ اتفاقا در نمایش شما که مسائل اجتماعی را بیان می‌کند، این حرف‌ها حاشیه نیست. به نظر شما این موضوع که هرکس در یافتی داشته باشد و حرفی را از نمایش بگیرد چقدر مهم است؟

یا بهتر بگوییم تأثیرگذاری اثر بر روی مخاطب چقدر اهمیت دارد؟

به نظرم خیلی مهم است و فکر می‌کنم این حرف شوخی است که بگویم برابرم دو مخاطب هم کافی است! معلوم است که همه به توجه مخاطب نیازمندیم. اصلا منظورم این نیست کار مبتذل به‌سانیم که فقط هدفش کشاندن مخاطب به سالن باشد. خیر، خودم در صحبت‌هایم ابتذال را نقد کردم. من می‌گویم مخاطب مهم است. درست است که مخاطب همه چیز نیست اما من که تحصیلات تئاتری هم دارم وقتی برخی از کارها را می‌بینم، هیچ چیز را نمی‌فهمم، یعنی اگر کسی از من بپرسد قصه‌اش چه بود، نمی‌دانم. می‌پذیرم بعضی از کارها قرار نیست قصه داشته باشند اما از آن سوی زیبایی‌شناسی اثر را هم نمی‌فهمم. می‌روم و کاری را می‌بینم اما نه تصاویرش برابرم جذاب است، نه قصه‌اش جذیم می‌کند و نه می‌فهمم اساسا چیست. اتفاقی که دنیای مجازی برای ما آورده این است که نظر مخاطب سریع منتقل می‌شود. بدین معنا که وقتی کارکردن به خانه می‌رود و می‌بیند که تعدادی او را ستایش کرده‌اند، فکر می‌کند اتفاقی که باید در تماشاچی رخ بدهد، افتاده و دیگر تمام است.